

عناصر و مؤلفه‌های عرفان‌عملی

عرفان اسلامی در یک تقسیم‌بندی به دو بخش عرفان‌نظری و عرفان‌عملی تقسیم می‌شود.



منبع: / فصلنامه / معارف عقلی / شماره 8 نقش‌ها نویسنده: مهدی بابایی‌عرفان اسلامی در یک تقسیم‌بندی به دو بخش عرفان‌نظری و عرفان‌عملی تقسیم می‌شود. در این نوشتار، با فرق نهادن میان تجربه سالکانه و تجربه عارفانه به تبیین عناصر علم عرفان‌عملی پرداخته‌ایم. عناصر عرفان‌عملی عبارتند از: عنصر محتوا، که مشتمل بر چهار امر است: 1. اعمال و احوال قلبی و باطنی 2. مقامات و منازل سلوکی 3. طی مقامات و منازل برای وصول به کمال نهایی 4. هدف و غایت که عبارت از کمال توحید است؛ نیز عنصر روش، شامل تجربه سالکانه و شهود وجدانی و عنصر ترجمه و تعبیر. پس از آن، مقایسه‌ای میان علم عرفان‌عملی و علم اخلاق صورت گرفته است و در پایان، رابطه عرفان‌عملی و عرفان‌نظری بررسی شده است.

تجارب عرفانی در یک تقسیم‌بندی به دو قسم تقسیم می‌شود: تجربه سالکانه؛ تجربه عارفانه. تجربه سالکانه همان طریقت است که سالک الی‌الله تک‌تک مقامات و منازل را با ید تجربه نماید و در خود پیاده کند تا او را به سوی حق تعالی و مقام وصال سوق دهد، به عبارت دیگر تجربه سالکانه همان معاملات قلبی است که به صورت منازل و مقامات باید طی شود. «عرفان‌عملی» و به تعبیر دقیق‌تر «علم عرفان‌عملی» برگرفته از تجربه سالکانه است به این معنا که گزارش از تجربه سالکانه به شکل نظام‌مند سامان‌بخش علم عرفان‌عملی است. به تعبیری گزاره‌های حصولی از تجربه سالکانه و طریقت، علم عرفان‌عملی را به وجود آورده است؛ به طور مثال سالک الی‌الله به تجربه عملی در حالات روحی خود دیده که از یقظه به توبه و از توبه به مراحل بعدی کشیده شده تا به مرحله فنا رسیده است و در مرحله بعد این تجربه خود را به زبان آورده و آن حقیقت حضوری را به علم حصولی تبدیل کرده است. با بیان فوق روشن می‌شود که تجربه سالکانه غیر از علم عرفان‌عملی است. گاهی بر خود تجربه سالکانه نیز عرفان‌عملی اطلاق شده است در این صورت عرفان‌عملی غیر از علم عرفان‌عملی است. علم عرفان‌عملی آن دسته از تعلیمات و آموزش‌هایی است که مشتمل بر شیوه سلوک و آئین رفتار می‌باشد، لیکن عرفان‌عملی متن سلوک و رفتار را تشکیل می‌دهد و مقید به الفاظ، قضایا و مسائل نمی‌باشد (جوادآملی، تحریر تمهید القواعد، 601). بنابراین علم عرفان‌عملی مجموعه قواعد و دستورات و تبیین‌های معطوف به اعمال قلبی و احوال باطنی به صورت منازل و مقامات برای رسیدن به کمال توحید است. 2 باید توجه داشت که با چنین اعمال قلبی و ریاضت درونی و با تحصیل این منازل و مقامات می‌توان به کمال یعنی فنا و شهود رسید و موحد حقیقی گردید. از این بیان به دست می‌آید که عرفان‌عملی از سنخ حرکت و به صورت یک سیر است (جیلی، الاسفار عن رساله الانوار، 262)، 3 مقصد نهایی در این سیر توحید است. در طول مسیر، موانع راه به عنوان مهلکات، و کمک‌کننده‌ها به عنوان منجیات مطرح است. چنان‌که فناری در تعریف عرفان‌عملی گفته است:

إن تعلقت [علم باطن] بتعمیر الباطن بالمعاملات القلبیة بتخلیته عن المهلکات و تحلیتها بالمنجیات، فعلم التصوّف و السلوک (فناری، مصباح الانس، 27).

سالک الی‌الله با ریاضت و مجاهدت دم به دم قیودات جزئی و تعلقات خود را کم کرده و از تنگناهای مادیات رهایی می‌یابد و از این طریق حقیقت وجودی‌اش را به عالم بالا سوق داده تا این‌که به مقام صقع ربوبی (تعیین اول و دوم) راه می‌یابد. علم عرفان‌عملی به تبیین و توضیح کیفیت سلوک و مجاهدت می‌پردازد چنان‌که قیصری در تعریف عرفان‌عملی گفته است:

معرفه طریق السلوک و المجاهدة لتخليص النفس عن مضائق القيود الجزئية و اتصالها إلى مبدأها و اتصافها بنعت الإطلاق و الكلیة (قیصری، رسائل قیصری، «رساله التوحید و النبوه و الولایه»، 7).

بنابراین موضوع عرفان‌عملی، اعمال و احوال قلبی و باطنی من حیث الإیصال إلى الکمال الحقیقی است که در این «إیصال إلى الکمال الحقیقی» سیر منازل و مقامات متضمن و مندرج است و غایت آن رسیدن به کمال نهایی و توحید است. لازم به ذکر است قید «من حیث الإیصال إلى الکمال الحقیقی» در موضوع علم عرفان‌عملی برای این جهت است که از ابتدا مقصد و غایت سیر و سلوک معلوم و مشخص است و سالک برای رسیدن به آن دست به سیر و سلوک می‌زند و بدون آن و یا غایتی غیر از آن، سیر و سلوک او را بی‌ارزش و بی‌اعتبار می‌نماید. به تعبیر دیگر اعمال و احوال قلبی سالک از ابتدا دارای جهت و سمت و سوی خاصی است و به سوی آن، که همان وصول الی‌الحق باشد، در حرکت است.

عناصر عرفان‌عملی

در تجربه سالکانه دو جهت و دو جنبه نهفته است: جهت روشی و جهت محتوایی؛ علم عرفان‌عملی افزون بر تجربه سالکانه که دارای دو جنبه است، به عنصر گزارش و ترجمه و تعبیر هم نیاز دارد تا بتواند به صورت یک علم دربیاید. بنابراین عناصر بنیادین علم عرفان‌عملی سه امر است: 1) عنصر محتوا که خود متشکل از چهار امر است:

أ) اعمال و احوال قلبی و باطنی؛

ب) منازل و مقامات سلوکی؛

ج) سیر و طی مقامات و منازل برای وصول به کمال نهایی؛

د) هدف و غایت نهایی که عبارت از کمال توحید است.

2) عنصر روش (تجربه سالکانه)؛

3) عنصر گزارش و ترجمه و تعبیر؛

عنصر محتوا

ابتدا به توضیح و تبیین عنصر محتوا می‌پردازیم که از چهار امر تشکیل شده است:

امر اول: اعمال و احوال قلبی و باطنی

تفسیر اهل معرفت از عمل خیلی گسترده است، اموری که مربوط به دل و قلب است جزو عمل شمرده شده است مانند 171#&؛ شرک خفی» که موطن آن دل است، 171#&؛ توبه حقیقی» که مربوط به دل است، 171#&؛ یقظه» که بیداری دل است، 171#&؛ خیالات و خطورات» نیز کاری است که از دل و قلب ناشی می‌شود. عرفا مسائلی از این قبیل را عمل قلبی می‌دانند. چنان که در روایات نیز 171#&؛ نیت»، 171#&؛ حسن ظن»، 171#&؛ سوء ظن»، 171#&؛ حب و بغض» و... عمل قلبی شمرده شده است. وقتی سالک یک‌سری از این اعمال باطنی و قلبی را انجام داد حالتی به او دست می‌دهد مثلاً حالت محبت یا خوف یا انس را در خود تجربه می‌کند. این از یک طرف؛ از طرف دیگر سیر و سلوک عرفانی امری درونی و باطنی است و به تعبیر دیگر راه رسیدن به کمال نهایی در درون و باطن انسان شکل می‌گیرد و از نفس انسانی می‌گذرد. از این رو اعمال و احوال مورد بحث در عرفان عملی معطوف به درون و قلب آدمی است، یعنی اعمال و احوال قلبی و باطنی موضوع بحث در عرفان عملی است (سراج، اللمع، 43)، و در اصطلاح اهل معرفت به چنین سیری 171#&؛ طریقت» گفته می‌شود. طریقت باطن شریعت است. شریعت در اصطلاح این طایفه عبارت است از احکام شرعی از قبیل نماز، روزه، زکات، حج و... و طریقت عبارت است از اعمال قلبی باطنی. به عبارت دیگر هر چه مربوط به تهذیب ظاهر است از شریعت است و هر چه مربوط به تصفیه باطن است از طریقت می‌باشد.

امر دوم: منازل و مقامات سلوکی

مجرد اعمال و احوال باطنی عرفان عملی محسوب نمی‌شود، بلکه اعمال و احوال باطنی من حیث الایصال موضوع عرفان عملی است؛ یعنی این اعمال و احوال باطنی باید حالت سیری داشته باشد و به صورت مقامات و منازل سلوکی درآید تا سالک با طی کردن تک‌تک این منازل و مقامات به کمال نهایی واصل گردد. البته هر مرحله و منزل برای خود ویژگی‌هایی دارد. در هر منزل حالتی به سالک روی می‌آورد و زنگارهایی را از دل او می‌زداید و مقدمه برای صعود به منزل بعدی می‌گردد، تا آن‌که به منزل فنا و بقا بعد از فنا پایان می‌پذیرد.

در اینجا برای توضیح بیشتر لازم است چند نکته را بیان کنیم:

1) عارفان بالله چنین تجربیاتی را به شکل منازل طولی و مرتبط به هم و به عبارتی به صورت درجات قرب الی‌الله ترسیم نموده‌اند. به عبارت دیگر رابطه بین این منازل و مقامات معمولاً از نوع رابطه علی و معلولی یا از نوع مقدمه برای ذوالمقدمه است، به این معنا که این مقامات و منازل عرفانی طولی است یعنی میان آن چینش عمودی و ترتب تدریجی برقرار است، به گونه‌ای که حصول به مقام دوم ممکن نیست مگر بعد از مقام نخست و نیز دستیابی به مقام سوم تنها پس از گذار از مقام اول و دوم امکان دارد.

2) اهل معرفت طرح‌های کاملاً متفاوتی از ترتیب و تعداد مقامات و منازل عرفانی ارائه داده‌اند. گاهی این مقامات را در صد منزل طبقه‌بندی کرده‌اند، همانند 171#&؛ منازل السائرین» خواجه عبدالله انصاری و زمانی این مقامات را در هزار منزل و یا هفتصد منزل و یا هفت منزل و گاهی در یک منزل ارائه کرده‌اند (حسینی طهرانی، رساله سیر و سلوک علامه بحر العلوم، 135). این تعدد طرح‌ها و اختلاف در طبقه‌بندی‌ها را نباید حمل بر تعارض کرد، بلکه در واقع گاهی مراحل و مقامات را تفصیل داده‌اند و هزار مرحله درست کرده‌اند و گاهی لبّ مراحل و مقامات را در صد منزل مثلاً بیان کرده‌اند و زمانی به عصارة اصلی سلوک نظر داشته‌اند و گفته‌اند تا مقصد تنها یک منزل در پیش داری؛ برخورد پای بنه، به خدا می‌رسی. خلاصه این‌که 171#&؛ اندیشه عمومی حاکم بر همه طبقه‌بندی‌ها یکسان است: نردبان کمالات معنوی که انسان باید از آن بالا رود» (ویلیام چیتیک، راه عرفانی عشق، 14). برخی از اهل معرفت تعداد مقامات را معمولاً 7 تا ذکر کرده‌اند که به ترتیب عبارتند از: توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل و رضا (هجویری، کشف المحجوب، 224؛ قشیری، الرسالة القشیری، 271؛ کاشانی، مصباح الهدایه، 125) و تعداد حالات را 10 تا شمرده‌اند که عبارتند از: مراقبت، قرب، محبت، خوف، رجا، شوق، انس، اطمینان، مشاهده و یقین (همان).

3) عارفان بالله بین 171#&؛ مقام» و 171#&؛ حال» فرق نهاده‌اند: مقام مرتبه‌ای از مراتب سلوک است که سالک الی‌الله با سعی و مجاهده خود بدان دست پیدا می‌کند، لیکن 171#&؛ حال» چیزی است که از ناحیه خداوند متعال بر قلب سالک نازل می‌شود بدون این‌که او بتواند به کوشش خود، آمدن آن را از خود دفع کند یا رفتنش را مانع شود. به تعبیر دیگر مقامات با کسب و تلاش به دست می‌آید و تحت اختیار و اراده سالک است در صورتی که احوال از مقوله احساسات و عواطف روحانی است که در اختیار سالک نیست بلکه از جمله مواهب و عطایای الهی است که از جانب خداوند بر قلب سالک وارد می‌شود، از این جهت عرفا گفته‌اند: 171#&؛ الأحوال مواهب و المقامات مکاسب» (مصباح الهدایه، 125؛ الرسالة القشیری، 123؛ کشف المحجوب، 224).

بنابراین آنچه بر عهده سالک و منوط به تلاش و مجاهده او است طی مقامات سلوک است، لیکن ورود حال از عالم علوی بر قلب سالک موجب می‌شود که سالک اندک‌اندک بر اثر آمدن آن حال از مقام ادنی به مقام اعلی بار یابد.

امر سوم: سیر و طی مقامات و منازل برای وصول به کمال نهایی

راه رسیدن به کمال نهایی و توحید عرفانی، ترقی و پیشرفت در مقامات و درجات قرب الی‌الله است و چنین سیری در درون انسان شکل می‌گیرد. به سخن دیگر نفس انسانی برای رسیدن به کمال و حقیقت باید در طریقی سلوک نماید؛ این طریق و راه، درونی و باطنی است که از نفس انسانی می‌گذرد. اهل معرفت طی طریق برای وصول به مقام فنا و بقا بعد از فنا را حقیقتاً سیر و سفر دانسته‌اند. 4 و فردی را که در این راه قدم گزارده، سالک می‌نامند. سالک در طی طریق از همان لحظه‌ای که به راه می‌افتد در پی تکمیل خود برمی‌آید و در راه وصول به مقصد و مقصود خویش از منازل و مراحل گوناگونی می‌گذرد و همانند مسافران روی زمین هر لحظه با منظره خاصی مواجه می‌شود و به نشیب و فرازها بر می‌خورد، بیابان‌های وحشت‌زا و راه‌های بی‌نهایت در پیش می‌بیند. زاد و توشه این سفر روحانی و طریقت عرفانی، مجاهده و ریاضت نفسانی است زیرا قطع علائق مادی بسیار دشوار است، سالک الی‌الله باید اندک‌اندک رشته‌های علقه عالم کثرت را پاره نماید و از عالم طبع سفر نماید و به مقام تخلیه دل از غیر خدا و وارستگی و انقطاع از ماسوای الهی برسد و آمادۀ دریافت انوار و تجلیات الهی گردد. چنین سیر و سفری در اصطلاح این طایفه سلوک یا «؛طریقت» نامیده می‌شود.

ریاضت عبارت است از تلاش بی‌امان، مجاهده و تحمل مشقات راه و عمل به شریعت در طی طریقت الهی تا روح به حقیقت نایل گردد. به عبارت دیگر ریاضت تمرین و آمادۀ سازی روح برای اشراق نور معرفت الهی بر آن است. البته شایان ذکر است که ریاضت و مجاهده نفسانی نزد عارفان بالله امری جدی است، اما این گونه نیست که همه بایستی با ریاضت و مجاهده نفسانی به کمال نهایی و مقام فنا و بقا بعد از فنا نایل شوند، بلکه افرادی هستند که نیازی به ریاضت و مجاهده نفسانی ندارند؛ این عده به حدی جان پاک و آمادۀ ای دارند که بدون زحمت و ریاضت کشیدن و به قول لسان الغیب بدون خون دل خوردن 5 به مقصد می‌رسند؛ این همان چیزی است که در اصطلاح این طایفه «؛جذبه» نامیده می‌شود. جذبه عبارت است از کشش غیبی که از جانب حق بر سالک می‌رسد و او را بی‌واسطه و بدون طی مقامات و مراحل طریقت به معرفت و مشاهدۀ حق می‌رساند. به سخن دیگر «؛جذبه آن است که با بارقه‌ای الهی دفعتاً معارف بسیاری برای عارف حاصل می‌شود» (جوادی‌آملی، تحریر تمهید القواعد، 364).

البته در این راه برخی سالک محض‌اند یعنی همه مقامات و درجات را با سلوک طی می‌نمایند 6 و برخی مجذوب محض هستند یعنی همه مقامات و منازل را با جذبه می‌پیمایند. برخی نیز اوایل راه را با سلوک طی می‌کنند و در اواخر جذبه الهی نصیب آنها می‌شود، این گروه را سالک مجذوب می‌نامند و یا این‌که اول جذبه‌ای نصیب آنها می‌شود لیکن در پایان ناگزیر از سیر و سلوک‌اند، این عده مجذوب سالک می‌باشند (تهانوی، کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، 969؛ جوادی‌آملی، تحریر تمهید القواعد، 364).

ارباب معرفت، سیر و طی مقامات و منازل عرفانی را به دو قسم تقسیم نموده‌اند:

1. سیر الی‌الله؛ 2. سیر فی‌الله و بالله.
- سیر الی‌الله، سیر در منازل سلوک است که از مقام توبه و انقطاع شروع می‌شود و به مقام فنای فی‌الله منتهی می‌گردد. در هر منزلی از منازل و مقامات سلوک یک یا چند صفت بشری سالک زایل می‌گردد و از آلودگی‌های باطنی می‌رهد تا به مقام آخر که فنای فی‌الله است می‌رسد. به عبارت دیگر سیر الی‌الله عبارت از آن است که سالک چندان سیر کند که از هستی خود نیست شود و به حق یقین بداند که وجود یکی بیش نیست و غیر از وجود حق تعالی وجود دیگری نیست، این امر در مقام فنا به سالک دست می‌دهد. پس از سیر اول و شهود این مطلب که هستی و وجودی جز وجود خدای تعالی نیست، سیر دوم یعنی سیر فی‌الله و بالله شروع می‌شود. در این سیر سالک به شناسایی اشیا و حکمت آنها می‌پردازد تا آنجا که هیچ چیزی از ملک و جبروت بر او پوشیده نمی‌ماند و تمام اسماء و صفات حق تعالی را درمی‌یابد. این سیر برخلاف سیر اول، نهایی ندارد زیرا اوصاف جمال و جلال حق تعالی نامتناهی است. در این سیر که مقام تکمیل و بقا بعد از فنا و فرق بعد از جمع است چشم و گوش و دست و پای سالک لله و بالله می‌شود، به تعبیر دیگر عبد سالک در هیچ چیزی دخل و تصرف نکند و یا معرفت پیدا نمی‌کند جز به خدای تعالی. در این مقام سالک عارف یک حقیقت را شهود می‌کند که به صور کثرات اشیا تجلی و ظهور نموده و در هر تعینی از تعینات به صفتی خاص ظاهر گشته است و نیز به شهود حق یقینی می‌یابد که غیر از وجود حق تعالی هیچ موجود حقیقی دیگری نیست و جمیع کثرات، نمودها، ظهورات و اعتبارات آن حقیقت و قائم به وجود او هستند (نسفی، کتاب الانسان الكامل، 12؛ لاهیجی، شرح گلشن راز، 12؛ آملی، نص النصوص، 267؛ تهانوی، کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، 996).

امر چهارم: هدف و غایت

در عرفان عملی غایت و هدف رسیدن به کمال نهایی و توحید عرفانی است. نیل به مقام توحید از راه محو هستی سالک و فنای در حق ممکن می‌گردد. در اینجا عقل از وصول به حق عاجز است، عشق و محبت به حق رهنمای سالک عارف است و او را به سوی حق تعالی می‌کشد و چنان وجود او را از خدا لبریز می‌کند که سالک دیگر نه وجود خود را و نه وجود هیچ واسطه‌یی را در میانه می‌بیند. بنابراین وقتی سالک عارف به مقام فنا و بقا بعد از فنا نایل شود به شهود حق یقینی می‌یابد که وجود حقیقی منحصر در خدا است و ماسوای او تجلیات و نمودهای آن وجود هستند. البته لازم به ذکر است که مراد از فنا انعدام و نیستی مطلق عین بنده نیست، بلکه مقصود فانی شدن جهت بشریت او در جهت حقانی است؛ و این فنای جهت بشریت حاصل نمی‌شود، مگر در اثر توجه و مراقبت تام به آستان حق مطلق. با این توجه و مراقبت تام جهت حقانی تقویت می‌شود و بر جهت خلقی غالب می‌گردد، تا آنجا که آن را مقهور و فانی می‌سازد؛ همانند تکه ذغالی که در مجاورت آتش قرار گیرد که در اثر این مجاورت و نیز به خاطر استعدادش برای آتشین گشتن کم‌کم مشتعل شده و تبدیل به آتش می‌شود و مصدر همان آثاری می‌گردد که آتش دارد از قبیل سوختن و پختن و روشنایی دادن؛ در حالی که پیش از اشتعال، جسمی تیره و سرد بود (جامی، نقد النصوص فی شرحنقش الفصوص، 150).

بنابراین فنا در اصطلاح عارفان بالله، به معنی فنای صفات بشریت است و همین صفات بشری حجاب راه وصول به حق است. تا سالک از این صفات فانی نشود و به صفات حق متجلی نگردد، به سرچشمه بقای - بقا به حق - نایل نمی‌شود. این همان مرتبه حق الیقین است که برای سالک عارف حاصل می‌شود، همانند آن تکه ذغال که در اثر مجاورت آتش، مشتعل شده و تبدیل به آتش می‌شود.⁷

بنابراین، اساس و غایت سیر و سلوک، نیل به مقام قرب و لقای الهی و دست‌یازی به وصال یار و دلدار است؛ یعنی رسیدن به مقام منبع انسانیت که همان توحید است. عارف بالله در این مقام چنان مستغرق در حق تعالی می‌گردد که می‌تواند حق را در نهایت طاقت مخلوق به حق الیقین بیابد.

عنصر روش

عنصر روش در عرفان عملی عبارت از تجربه سالکانه، یعنی حضور و شهود وجدانی، است. اعمال و احوال باطنی از قبیل توبه، یقظه، ورع، صبر و توکل و مانند آن از سنخ وجدانیات همانند تشنگی، گرسنگی، خوف و امثال آن می‌باشد لیکن از نوع وجدان برتر است؛ زیرا چنین حالاتی برای همه افراد حاصل نمی‌شود. نفس سالک این امور را در خود می‌یابد و علم حضوری و شهودی نسبت به آنها دارد. البته شایان ذکر است که عارف سالک در این اعمال و احوال قلبی به عنوان تجربه سالکانه دو چیز را نادیده می‌گیرد و به تعبیری در پراتنز قرار می‌دهد: یکی احساسات و عواطف پاک توحیدی است که در اعمال و مقامات باطنی وجود دارد؛ آنچه که مورد توجه و تأکید سالک است حالت و خصیصه باطنی و وجدانی بودن این امور است که در سیر باطنی بدان نیاز دارد مثلاً وقتی سالک عارف حالت فنا را تجربه می‌کند در آن حالت، احساسات بسیار و عواطف پاک توحیدی زیادی وجود دارد لیکن سالک آنها را حذف می‌کند یا منظور نظر اصلی او نیست و فقط خصیصه باطنی و وجدانی فنا را به عنوان حال یا مقام مورد توجه و بررسی قرار می‌دهد. البته این نوع احساسات و عواطف در عرفان ادبی ترجمه و تبیین می‌گردد. امر دیگر مفاد معرفتی و جهت معرفت‌بخشی است که نادیده گرفته می‌شود. البته تجربه سالکانه یعنی اعمال و احوال قلبی که به صورت مقامات و منازل درآمده است، عمدتاً مفاد معرفتی ندارد و اگر هم داشته باشد مانند مقام فنا و بقا بعد از فنا، به آن اشاره نمی‌شود. تنها حالت باطنی و وجدانی بودن این منازل و مقامات در سیر باطنی مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد؛ و علم عرفان عملی بر اساس همین تجربه سالکانه شکل گرفته است یعنی همین تجربه به شکل خاصی حصولی شده و به صورت گزاره‌های موجود در کتب این علم درآمده است. از این رو، تجربه سالکانه پشتوانه اصلی علم عرفان عملی است.

عنصر ترجمه و تعبیر

عنصر سوم در علم عرفان عملی ترجمه و تعبیر و توصیف است که به کمک عقل شهودی و عقل تحلیلی و توصیفی صورت می‌گیرد.⁸ علم عرفان عملی و علم اخلاق علم عرفان عملی و علم اخلاق شباهت‌هایی با هم دارند و هر دو پیرامون روابط و وظائف انسان نسبت به خداوند، جهان و انسان و به تعبیری دربارهٔ #171&171چه باید کرد»ها بحث می‌کنند لیکن میان این دو علم تمایزهایی وجود دارد که عبارتند از:

1. عرفان عملی عمدتاً رابطه انسان را با خدا مورد توجه قرار می‌دهد. گرچه پیرامون رابطه انسان با جهان و با خود نیز بحث می‌شود، لیکن ضرورتی دربارهٔ بحث از رابطه انسان با خدا در تمام نظام‌های اخلاقی وجود ندارد گرچه فقط در نظام‌های اخلاقی دینی این امر مورد توجه قرار می‌گیرد.
2. در عرفان عملی، مقامات و منازل عرفانی وجود دارد و سالک باید این مقامات را یکی پس از دیگری طی کند تا به سرمنزل نهایی برسد. به تعبیری، سیر و سلوک عرفانی پویا و متحرک است، لیکن اخلاق ساکن و ایستا است و در آن، سخن از یک سلسله فضایل است که انسان می‌تواند آنها را در کنار هم به دست آورد، مراحل و مقامات و سیر و حرکت در آنها مطرح نیست.
3. مقامات و منازل عرفانی رابطه طولی با هم دارند، یعنی میان آنها رابطه ویژه‌ای همانند روابط میان اعداد برقرار است به گونه‌ای که دستیابی به مقام بعدی و بالاتر تنها پس از طی مقام قبل از آن امکان دارد. اما فضایل اخلاقی این گونه نیستند، یعنی رابطه طولی با همدیگر ندارند. مراحل و مقامات و نقطه آغاز و انجام در آنها مطرح نیست.
4. ارزش‌ها و فضایل اخلاقی، محدود به معانی و مفاهیمی است که غالباً آنها را می‌شناسند، اما عناصر روحی عرفانی بسیار گسترده‌تر و وسیع‌تر است. در سیر و سلوک عرفانی یک سلسله واردات، احوال، کشف و شهودها وجود دارد که منحصر به سالک آن راه است و دیگران از آن بی‌خبراند (مجموعه آثار شهید مطهری، 27-28/23).

بنابراین، با توجه به مباحث قبلی می‌توان گفت علم عرفان عملی در غایت (کمال نهایی و توحید عرفانی) و در موضوع (اعمال و احوال قلبی و باطنی من حیث الایصال الی الکمال الحقیقی) و در ساختار (منازل و مقامات طولی) و نیز در نوع تحلیل و تبیین، از علم اخلاق فاصله دارد. غایت علم اخلاق تحصیل فضایل اخلاقی و کمالات انسانی است و موضوع آن خصلت‌های اخلاقی در ارتباط با انسان است که ساختار طولی ندارد.

رابطه عرفان عملی و عرفان نظری

برای درک هرچه بهتر عناصر بنیادین عرفان عملی و آموزه‌های هستی‌شناسانه‌ای که بعدها در علم عرفان عملی راه پیدا کرده است، بررسی نسبت آن با عرفان نظری شایسته و بایسته به نظر می‌رسد. تأثیر و تأثر بین عرفان عملی و عرفان نظری از هر دو سو است. ابتدا تأثیر عرفان عملی را بر عرفان نظری مورد بررسی قرار می‌دهیم:

تأثیر عرفان‌عملی بر عرفان‌نظری

عرفان‌عملی، طریق به عرفان‌نظری است و به عبارت دیگر، عرفان‌نظری نتیجه و محصول عرفان‌عملی و سیر و سلوک می‌باشد؛ به این بیان که عشق جبلی در تمامی موجودات وجود دارد و اگر به وسیله ریاضت و مجاهده تعلقات و موانع از سر راه آن برداشته شود، آن عشق جبلی جلوه می‌کند و سالک را تا مقام فنا و بقا بعد از فنا می‌رساند و در این مقام سالک عارف حقایق را شهود می‌کند، و علم عرفان‌نظری تعبیر و ترجمه همان شهودات و حقایق می‌باشد. 9. بنابراین راهی را که سالک طی کرده تا به آن حقایق و معارف رسیده، عرفان‌عملی یا سیر و سلوک است. به تعبیر دیگر، با عرفان‌عملی و سیر و سلوک زنگارهایی که دل گرفته برطرف می‌شود و از این طریق دل آئینه تمام نمای حق می‌گردد، در نتیجه اشراقات و تجلیات حق در آن انعکاس می‌یابد و به حقایق و معارف می‌رسد که اصل و اساس عرفان‌نظری همین حقایق و معارف است.

درباره تأثیر عرفان‌عملی بر عرفان‌نظری تبیین و طرح دیگری را نیز می‌توان ارائه کرد و آن این‌که عرفان‌عملی و سیر و سلوک، راه و رسم بندگی است و انسان باید در تمام مراحل وجودی خود - از مرحله مادی تا باطنی‌ترین مرحله - بنده حق سبحانه باشد. وقتی انسان به تمام معنی بنده بود، حق سبحانه هم از باب اسم شکور بنده‌پروری کرده و به او تفضل می‌نماید. منتهی تفضلات حق سبحانه دو جهت دارد: جهت معرفت و جهت کرامت. یعنی خداوند تعالی در اثر بندگی انسان هم به او قدرت تصرف در عالم و هم معرفت را می‌دهد. چنان‌که خداوند می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ صُبُلًا﴾ (عنکبوت، 69)، از مصادیق بارز این هدایت معرفت است. البته بندگی به خاطر تحصیل کرامت و حتی معرفت نباید باشد. انسان باید فقط بندگی کند گرچه می‌دانیم حق سبحانه بنده‌پروری می‌کند و به او تفضل می‌نماید، لیکن انسان نباید بدنبال تفضلات حق سبحانه باشد. در این تفضل آنچه برای عارف مهم است و برای آن اهمیت زیادی قائل است معرفت است نه کرامت، زیرا معرفت باز در همان راه و رسم بندگی مفید است و انسان را به بندگی بیشتر می‌کشانند. به تعبیر دیگر، معرفت اصل و مخ عبادت است و عبد کامل کسی است که در معرفت تام باشد.

البته شایان ذکر است این‌که گفته شد عرفان‌نظری محصول و نتیجه عرفان‌عملی است، مراد از عرفان‌عملی در اینجا تجربه سالکانه و سیر و سلوک عملی یعنی طریقت است و نیز مقصود از عرفان‌نظری همان تجربه عارفانه و حقایق و معارف شهودی یعنی حقیقت است. نتیجه آن طریقت عملی، حقایق و معارفی است که عارف به شهود حق الیقینی در مقام فنا و بقا بعد از فنا می‌یابد. از سوی دیگر، با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت علم عرفان‌عملی نیز در علم عرفان‌نظری تأثیرگذار است؛ زیرا علم عرفان‌نظری با واسطه، محصول و نتیجه به کارگیری علم عرفان‌عملی است. اگر انسان بعد از تحصیل علم عرفان‌عملی، آن را به کار بندد و در عمل پیاده کند، نتیجه‌اش شهود حقایق و معارف است که در صورت ترجمه و تبیین آن، علم عرفان‌نظری می‌شود.

تأثیر عرفان‌نظری بر عرفان‌عملی

تأثیر عرفان‌نظری بر عرفان‌عملی را در سه بند مطرح می‌کنیم:

1. تأثیر علم عرفان‌نظری بر علم عرفان‌عملی در علم عرفان‌نظری چینش و مراتب عالم هستی، یعنی حقایق عالم و سرّ مراحل وجودی، طرح و تبیین می‌گردد و این مراتب نظام هستی، با منازل و مقامات سلوکی منطبق است. به تعبیری، قوس نزول در نظام هستی مطابق و منطبق با قوس صعود است. با توجه به نکته فوق، با زبان بسیار غنی که در اثر شناخت علم عرفان‌نظری حاصل شده، می‌توان تحلیل قوی از منازل و مقامات ارائه داد. به بیان دیگر، علم عرفان‌نظری موجب می‌شود تا در عنصر تعبیر و ترجمه در عرفان‌عملی عارف موفق‌تر عمل کند؛ چنان‌که فرغانی در مقدمه کتاب منتهی‌المدارک، صد منزل خواجه‌عبدالله انصاری را با اشباعانی از عرفان‌نظری توضیح داده و بسیاری از اصطلاحات علم عرفان‌نظری را برای توضیح و تفسیر و تحلیل منازل و مقامات عرفانی به کار گرفته است (منتهی‌المدارک، 1/192-210). و شرح منازل السائرین ملاعبدالرزاق کاشانی و تلمسانی نیز در همین راستا می‌باشد.

بنابراین، به برکت علم عرفان‌نظری قدرت تحلیل و تبیین منازل و مقامات و سرّ ریاضت و ویژگی هر یک از مراحل به دست می‌آید. 2. تأثیر علم عرفان‌نظری بر حقیقت عرفان‌عملی (طریقت) با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت که سالک الی‌الله با شناخت علم عرفان‌نظری، در هنگام سیر و سلوک و طی مراحل به سرّ و ویژگی‌های هر یک از مراحل و مراتب به خوبی وقوف پیدا می‌کند؛ مثلاً اگر کشف و شهودی برای او حاصل شود در اثر معرفتی که از علم عرفان‌نظری برایش حاصل شده، دقیقاً مقصود از آن شهود را می‌فهمد و می‌داند که از چه مرحله‌ای خبر می‌دهد. بنابر این، علم عرفان‌نظری موجب بصیرت سالک می‌گردد و بدین ترتیب آگاهی کافی از وضعیت فعلی خود، عملی که بدان مشغول است و نتایج آن پیدا می‌کند. 10.

تأثیر دیگر علم عرفان‌نظری بر حقیقت عرفان‌عملی (طریقت) این است که آن کشف‌نهایی و غایت مطلوب، که میزان سایر مکاشفات سالک الی‌الله نیز هست، در علم عرفان‌نظری بیان گردیده است. سالکی که در اثناء طریق است با خواندن عرفان‌نظری موقعیت خود را تشخیص می‌دهد که اکنون در چه مرحله و مرتبه‌ای قرار دارد و تا به شهود‌نهایی نرسد، می‌داند که به غایت نرسیده است. قونوی در مفتاح الغیب گفته است:

من این کتاب را نه برای عوام نوشتم و نه برای خواص، بلکه برای خلاصه الخواص که در اثناء سیر و سلوکشان هستند، نوشتم تا غایت را بشناسند و تا رسیدن به آن پای ننشینند.

اعلم أنّ هذا الكتاب لم يوضع لكافة الناس و عامّتهم، بل و لا للخاصّة، و لكن لقوم هو من خلاصه الخاصّة ينتفعون به فی اثناء سلوکهم قبل التحقق بغایاتهم (مفتاح الغیب، مصباح الانس فناری، 34).

از این رو، علم عرفان‌نظری را به منزله دستورالعمل سیر و سلوکی می‌توان به شمار آورد تا پایان راه را به سالک نشان دهد و او را برای رسیدن به آن مدد رساند.

3. تأثیر دیگر علم عرفان نظری بر حقیقت عرفان عملی در این است که دانستن عرفان نظری از همان ابتدای سیر و سلوک مفید و کارساز است زیرا تأثیر اذکار و دستورالعمل‌های سیر و سلوک در صورت دانستن حقایق و معارف به مراتب بیشتر است و سریع‌تر سالک را به مقصد می‌رساند؛ چنان‌که عارفان بالله قائل‌اند که معرفت در سیر و سلوک تأثیر زیادی دارد و قبل از اقدام به سیر و سلوک باید حقایق را خواند و با بصیرت و آگاهی حرکت کرد. از این رو، بعد از عرفان نظری یک سری دستورات سیر و سلوکی میان‌بر مطرح شده که نوعاً مخصوص نخبگانی است که معارف عرفان نظری را فهم کرده‌اند، چنان‌که نقل شده است وقتی حضرت علامه طباطبایی به حضرت استاد حسن‌زاده‌آملی دستور ذکر لا اله الا الله را می‌دهند، از او می‌پرسند: کدام خدا؟ استاد حسن‌زاده‌آملی در پاسخ می‌فرماید: خدایی که در دل هر ذره حاضر است، نه خدای جدا. حضرت علامه می‌فرماید: بله، همین خدا، با این معرفت و شناخت، ذکر را بگو. و نیز از مرحوم شاه‌آبادی استاد عرفانی حضرت امام خمینی نقل شده که فرمود: کسی که عرفان نظری خوانده است به مقامات عرفان به حدی نزدیک شده که تنها به یک تلنگر نیاز دارد؛ همانند شیشه آبی که آن را در درون دریا انداخته‌اند که اکنون وصل به دریا نیست اما با یک تلنگر شیشه می‌شکند و به دریا متصل می‌گردد.

منابع

1. آملی، سیدحیدر؛ نص النصوص، تحقیق: هنری کربن و عثمان اسماعیل یحیی، تهران، انتشارات توس، 1367 ش.
2. تهنوی، محمدعلی، کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، تقدیم: در فیه العجم، لبنان، مکتبه لبنان ناشرون، 1996 م.
3. جلیلی، عبدالکریم؛ الاسفار عن رساله الانوار - نقل از موسوعة مصطلحات التصوف، [بی‌تا].
4. جوادی آملی، عبدالله؛ تحریر تمهید القواعد، تهران، انتشارات الزهراء، 1372 ش.
5. چیتیک، ویلیام؛ راه عرفانی عشق، تعالیم معنوی مولوی، ترجمه: شهاب الدین عباسی، تهران، نشر پیکان، 1382 ش.
6. حسینی طهرانی، حسین، رساله سیروس و سلوک علامه بحر العلوم، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، 1418 ق.
7. سراج طوسی، ابونصر، اللمع، تصحیح: عبدالحلیم محمود، طه عبدالباقی سرور، مصر، دارالکتب الحدیثه، 1960 م.
8. فراغانی، سعیدالدین، منتهی المدارک و منتهی لب کل کامل و عارف و سالک (شرح تائیه ابن فارض)، تصحیح: وسام الخطاوی، قم، مطبوعات دینی، 1386 ش.
9. فناری، محمد بن حمزه، مصباح الانس، تهران، انتشارات مولی، 1416 ق.
10. قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم، الرساله القشیری، تحقیق: عبدالحکیم محمود، محمد بن الشریف، قم، انتشارات بیدار، 1374 ش.
11. قیصری، داوود بن محمود، رسائل، تحقیق: سیدجلال الدین آشتیانی، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، 1381 ش.
12. کاشانی، عزالدین محمود، مصباح الهدیه و مفتاح الکفایه، تصحیح: جلال الدین همایی، تهران، مؤسسه نشر هما، 1376 ش.
13. لاهیجی، شمس الدین محمد، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تصحیح: محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران، انتشارات زوار، 1378 ش.
14. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران، انتشارات صدرا، 1383 ش.
15. نسفی، عزیزالدین، کتاب الانسان الکامل، تهران، کتابخانه طهوری، [بی‌تا].
16. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، تصحیح: محمود عابدی، تهران، انتشارات سروش، 1383 ش.

پی‌نوشت‌ها

1. منبع اصلی این مقاله، دروس مصباح الانس و شرح منازل السائرین، استاد معظم حضرت حجه الاسلام والمسلمین حاج آقای یزدان پناه حفظه الله می‌باشد.
2. برخی از مفاهیم این تعریف در بحث‌های آتی روشن خواهد شد.
3. به نقل از موسوعة مصطلحات التصوف.
4. مسئله حرکت جوهری در حکمت متعالیه می‌تواند مبنای فلسفی این امر باشد.
5. دولت آنست که بی‌خون دل آید به کنار ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست.
6. البته این قسم فقط در مقام تصور ذهنی و به لحاظ تقسیم بدوی صحیح است اما در مقام عمل کسی که همه مقامات و درجات را بدون جذبه الهی و صرفاً با سلوک طی کرده باشد، نداریم.
7. برای توضیح مرتبه حق یقین، می‌توان آن را به زندگی پروانه تشبیه کرد که وقتی نور شمع را می‌بیند به علم یقین می‌رسد و زمانی که به شمع نزدیک شود و حرارت آن را احساس کند در مرتبه عین یقین است و وقتی به طور کلی در شعله شمع سوخته و تمام شود در مرحله وصول به حق یقین است.
8. درباره این عنصر در مقاله «؛عناصر و مؤلفه های عرفانی نظری»، به تفصیل سخن گفته شد. ر.ک: معارف عقلی، شماره 4، ص 59.
9. ر.ک: معارف عقلی شماره 4، مقاله «؛عناصر و مؤلفه های عرفان نظری»، ص 59.
10. این همان فهم مراحل وجودی است که از آن به «؛چرخه فهم یا دور هرمنوتیکی» تعبیر می‌کنیم؛ مثلاً شما را در اتاقی گزارده و بگویند در کجا هستید؛ شما از اتاق خارج می‌شوید و پس از دیدن کل ساختمان، موقعیت آن اتاق را می‌توانید مشخص کنید. شما ابتدا از آن اتاق شروع کردید و در نهایت نیز به موقعیت همان اتاق رسیدید. به تعبیری یک «؛دور» زدید و به طور کامل‌تر آن را بررسی کردید.

